أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در مباحث گذشته عرض شد: اين كه مي‌فرمايند بين انشاء در انشائات تكوينيه و انشاء در انشائات تشريعيه فرق است) از اين نظر كه در انشائات تكوينيه فاصله‌اي بين تعلق انشاء به منشاء وجود ندارد ولكن در تشريعيه وجود دارد ( خلاف و باطل است.

 در تكوينيات و انشائات تكوينيه هيچ حد فاصلي بين تعلق اراده در نفس مولا و بين مراد (كه همان تحقق و تكون خارجي آن صورت علمي است) وجود ندارد إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿يس‌، 82﴾ اين فاء فاي زمانيه نيست بلكه صرفاً فاي تعلیلیه و تأخريه است، تأخر از نظر عِلِّي نه تاخر زماني و اين ترتب ، ترتب علّي است كه علت اقتضاي تحقق معلول را مي‌كند بدون هيچ فاصله‌اي.

 اين مساله در مورد انشائات تشريعي هم به همين كيفيت وجود دارد مي‌گويند كه ممكن است مولا انشاء ‌كند يك متعلقي را در حالي كه زمان متعلقش بعد باشد اكرم زيداً لیلة الجمعه خب الان شنبه است ولكن در تكوينيات اين مساله متحقق نيست يا اكرم زيداً إن جاء الان اصلا شرط براي اكرام متحقق نيست پس چطور ممكن است كه ما بگوييم در تشريعيات بين انشاء و منشاء متعلق انشاء فاصله نيست؟

 جواب مساله به همان طوري كه عرض شد اين است كه وجود خارجي اين منشاء‌ با وجود نفسي منشاء متفاوت است وقتي كه مولا مي‌گويد اكرم زيدا اين هيئت او يك وجود نفسي دارد كه وجوب باشد، هيئت افعل يك وجود نفسي دارد و يك وجود خارجي در وجود نفسي افعل كه تعلق به ماده گرفته است كه اكرام باشد، در آن وجود نفسي بين انشاء و منشاء فاصله‌اي و فرقي نيست ولكن نسبت به وجود خارجي منشاء فاصله است حالا آن فاصله هرچه مي‌خواهد باشد بالاخره فاصله فاصله است، تفاوتي از اين نقطه‌نظر ندارد، چه تفاوتي مي‌كند كه مولا بگويد اكرم زيدا الان، الان اكرام زيد را بكن، خب بين اين گفتن اكرم و بين اكرام زيد كه الان تعلق گرفته است فرض بكنيد يك ساعت فاصله است، بين آن اكرام خارجي يك ساعت فاصله است و چه فرق مي‌كند كه بگويد الان اكرام بكن يا لیلة‌الجمعه اكرام بكن چه تفاوت مي‌كند تأخٌّر، تأخُّر است، تاخر يك دقيقه باشد يا چند روز باشد.

 شما ممكن است بگوييد كه در مقام انشاء شرايط اكرام فعلي باشد ولكن در انشاء‌نسبت به حال، ولكن انشاء ‌نسبت به استقبال شرايط استقبال است و كفي به فرقاً، ولي صحبت در اين است كه اكرامي را كه مولا مي‌گويد زيد را اكرام بكن در لیلة‌الجمعه، لیلة‌الجمعه فقط ظرف اكرام است نه اين كه شرط براي اكرام باشد الان مي‌گويد اكرام واجب است و اين وجوب را شما بايد در ظهر بجا بياوريد يا اين وجوب را بايد در لیلة‌الجمعه بجا بياوريد ولي خود اين منشاء ‌و متعلق براي انشاء و متعلق براي اين هيئت، خودش چيست؟ وجود فعلي است خود آن وجود فعلي عبارت است از همان وجود نفسي كه مولا او را در هنگام انشاء قصد مي‌كند و بين او و متعلق ديگر نبايد اختلاف باشد، هيچ تفاوتي ندارد و هيچ فرقي نمي‌كند كه بگويد الان زيد را اكرام كن يا سال ديگر، هردو يكي است چرا؟ چون آنچه را كه نفس مولا به او تعلق مي‌گيرد عبارت است از متعلق آن انشاء،كه آن متعلق انشاء، لاينفك از انشاء است. در نفس مولا معنا ندارد فاصله بيفتد معنا ندارد مولا بگويد كه اين انشاء كه من مي‌كنم با آن منشاء ‌اختلاف دارد انشاء ‌را الان مي‌كنم ولي منشائش يك سال بعد بايد اتفاق بيفتد اگر اين طور است پس در نفس مولا چه گذشته است؟ چه چيزي را مولا اراده كرده؟ انشاء بدون مراد و متعلق كه معنا ندارد من وجوب را الان بگويم اما صلاتش را بگذارم فردا بگوييم يجب عليك، خب چه چيز يجب عليك؟ آن را فردا مي‌گويم، مي‌گويد خوب الان چيزي را قصد كردي یا نه؟ مي‌گويم یجب را الان می‌گویم نصفش را الان مي‌گويم نصفش را بعدا مگر من مولا نيستم خب من مي‌خواهم اين طوري به شما بگويم. الان مي‌گويم فردا واجب است كه شما فردا يك كاري را بكني، مي‌گويی چه كار كنم؟ مي‌گويد صبر كن فردا بشود مي‌گويم الان نمي‌خواهم!! اين معنا ندارد؟ ممكن است كه الان مولا يك چيزي را در ذهنش قصد كرده نخواهد بگويد ولي غير از اين كه بگويد مولا چيزي را قصد نكرده، فقط يجب عليك، وجوبي را كه متوجه مخاطب مي‌كند وجوب متعلق وجوب مي‌خواهد، متعلقش چه چيزي است؟ مي‌گويد متعلقش را بعدا ببينم که چه كار كنم. چه كار كنم ندارد! معنا ندارد آن چيزي را حتي به نحو ابهام بالاخره فرض كنيد مثلا ممكن است چند چيزي را مولا در نظر گرفته باشد بگويد يكي از اين چيزهايي كه من در نظرم است فردا به تو مي‌گويم بالاخره آن متعلق مردد بين چند مساله است بدون ترديد هم اين معنا ندارد باشد .

پس بنابراين اين كه مرحوم نائيني مي‌فرمايند كه متعلق براي انشاء مي‌شود با انشاء تخلف پيدا كند ولكن در مسائل تكوينيه اين هم محل بحث و مورد نظر است.

 بر اين اساس مرحوم نائيني وارد در اصل مساله‌ فرق بين واجب مطلق و مشروط مي‌شوند با اين بيان كه چند مساله را نقل مي‌كنند كه آن مطالبش خيلي قابل توجه نيست و فقط اتلاف وقت است كه اين شرط آيا شرط ماده است شرط هيئت است شرط اجزائي است، اجزاء آن است، در نهايت صحبت شان به اين برمي‌گردد كه شرطي را كه مولا در جمله بياورد يا در جمله شرطيه خبريه يا شرطيه انشائيه مثل كلما کانت الشمس طالعى فالنهار موجود این شرط خبریه است يا اخباريه يا اين كه اكرم زيدا ان جاء يا اكرم زيدا ان فعل کذا یا فی موقع کذا. در امثال ذلك آن شرط به مفهوم جمله برمي‌گردد يعني شرطي كه در اين جا هست در جمله اخباريه شرطيه اذا كانت الشمس طالعى فالنهار موجود مشروط ما در اين جا وجود النهار است نه صرف الوجود تنها، نه النهار تنها،‌ خب معنا ندارد النهار تنها، مشروط باشد به طلوع شمس، خود صرف‌الوجود هم كه در آنجا معنا ندارد پس وجود النهار كه مفهوم جمله فالنهار موجود است اين فالنهار موجود مفهوم جمله خبريه اخباريه مشروط مي‌شود براي اذا كانت الشمس الطالعه.

 و همين‌طور در جمله انشائيه كه مي‌گويد اكرم زيدا اذا جاء اين نفس اكرام در اين جا مشروط نيست يا نفس وجوب هم در اين جا مشروط نمي‌شود، چون وجوب خودش بدون آن شيء موجب معنا ندارد، اگر شيئي واجب است اگر يك وجوبي است اين وجوب موجب مي‌خواهد، آنچه كه به آن تعلق گرفته است مي‌خواهد، وجوبِ لنگ در هوا كه ما نداريم همين وجوبي كه در اينجا مولا القاء مي‌كند، متعلق وجوب به اضافه وجوب مي‌شود چي؟ مي‌شود مشروط يعني وجوب ‌الاكرام أو الاكرام واجب، اين مي‌شود وجوب براي اكرم زيدا اذا جاء وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً… ﴿آل‌عمران‌، 97﴾ اين ان استطعت فحج مي‌شود وجوب الحج عند الاستطاعه اين وجوب الحج مي‌شود مشروط براي ان استطعت يا الشرط للحج تحقق الاستطاعه، براي وجوب الحج تحقق الاستطاعه اين مفهومي كه در اين جا مولا، آن را مشروط مي كند براي اين قضيه شرطيه ما، درست شد.

 حالا معياري كه مرحوم نائيني در اين جا بدست مي‌دهند اين است كه در قيود و شرط‌هايي كه مولا آن شرطها را در نظر مي‌گيرد و آن مشروط را مرتب بر اين شرط مي‌كند از دو حال خارج نيست: يا از امور اختياريه است يا غيراختياريه در آن اموري كه در آن شرطهايي كه در اختيار مكلف نيست مثل زمان كه در اختيار مكلف نيست آن شرطهايي كه تحققش در اختيار مكلف نيست مثل وقوع يك حادثه مثل زلزال كه در اختيار مكلف نيست شرط براي صلاة آيات وقوع زلزال است يا خسوف و کسوف و امثال ذلك است يا شرطي كه فرض كنيد كه تحقق يك امر خارجي است، زيد اگر يك امري را انجام بدهد كه اصلا ارتباطي به من و آن مخاطب كه مكلف است ندارد.

 در شرط‌هايي كه در اموري كه وقوع آن در اختيار مكلف نيست مولا نسبت به امر و دايره طلب آن امور را فوق دائره طلب و مفروض الوجود فرض مي‌كند، زيرا اگر بخواهد اين اموري كه تحقشش در اختيار مخاطب و مكلف نيست در دائره طلب قرار بگيرد پس بنابراين موجب نسخ خود طلب مولا خواهد شد مولا وقتي كه بگويد اذا زالت الشمس فصل صلاة الظهر اگر شمس زوال پيدا كرد وجوب بر شما متعلق مي‌شود پس بنابراين هنوز كه شمس زوال پيدا نكرده وجوب هم تعلق به شما ندارد مولا هيچ كار نكرده اصلا انگار حرفي نزده اگر اين شرط تحقق پيدا بكند واجب است بر شما كه زيد را اكرام بكنيد خب شرط كه تحقق پيدا نكرده در اختيار مكلف هم نيست پس وجوب بر اكرام هم نيامده چون وجوبي كه بر سر اكرام آمده است خود آن وجوب در مقام انشاء مترتب بر شرط غيراختياري است شرط اختياري هم حاصل نشده پس بنابراین وجوب هم اصلا حاصل نمي‌شود شرط اختياري وقتي حاصل نشود وجوب هم در اين جا اصلا حاصل نشده.

 اگر مولا در اينجا مواردي را كه در اختيار مكلف نيست مقارناتي كه آن مقارنات در اختيار مكلف نيست زماني كه آن زمان در اختيار مكلف نيست وقوع حوادثي كه آن حوادث در اختيار مكلف نيست اگر اينها را در دائره طلب قرار بدهد كه طلب متعلق شده است به آن منشاء با تقيد به اين مقارنات اين مي‌شود خود نقض غرض اين اصلا باعث نسخ وجوب و طلب خواهد شد خود طلب في حد نفسه در اين جا چيز نيست مثل آن ايقاعاتي كه مي‌گويند مترتب بر يك امر خارجي هست مي‌گويند زوجتی طالق ان اتفق کذا اين كه ديگر معنا ندارد زوجتی طالق فرض كنيد اگر زيد از يك جا وارد شهر بشود زوجتی طالق را وقتي كه دارد انشاء مي‌كند زوجتی طالق اين انشاء مترتب بشود بر يك امر غير مفروض يا غیر متحقق الوجود اگر بخواهد تصور بشود خب چطور انشاء‌ در اين جا محقق شده؟ معنا ندارد يعني اين مقام اراده نمي‌شود در عين حال هم اراده بر اين مساله باشد و هم انسان در عين اراده بر ايقاء يك امر نداند كه اين امر انجام مي‌شود يا نه؟ اصلا نمي‌داند كه انجام مي‌شود يا نه؟

 يا اين كه نسبت به عقد باشد مي‌گويد زوجتی طالق زن من طلاق پيدا كند اگر آن بيايد خدايا بيايد ديگر اين كه دارم مي‌گويم يك وقت نشود خراب بشود اين اگر خراب بشود زوجتی طلاق (مي‌گويند يكي رفته بود در بانك و بانك را زده بود و پولها را برداشت و بعد به آن مسئول بانك مي‌گويد خب كي پولها را برداشته؟ گفت تو برداشتي زد توي كله‌اش و خلاصه او را كشت! يك مردي هم با زنش ايستاده بودند رو كرد به آن مرد و گفت كي پولها را برداشته؟ گفت من نديدم كي برداشته ولي زنم ديده كه تو برداشتي من نديدم اين ديده بيا حساب اين را هم برس فعلا كه هفت تير دستت افتاده بیا اين مشكل ما را هم حل كن) خب در اين صورت مولا كه مي‌گويد زوجتی طالق اين زوجتی طالق را نمي‌تواند بگويد كه انشائش مترتب بر يك امري باشد كه نمي‌داند خود اين امر را انجام مي‌دهد يا نه اين در صورتی که تحقق اراده از مراد است مقام اراده در اين جا معنا ندارد اين تخلف از مراد در اين جا مي‌آيد.

 ولي نسبت به يك امر اختياري اگر آن امري كه شرط براي آن فعل است امر اختياري باشد مثلا طهارت باشد در اختيار او باشد كسب طهارت مائيه براي صلاة يا استقبال باشد ثوب و مقدمات و امثال ذلك باشد اگر در اين امور باشد خب اين مي‌شود خارج از دائره طلب مولا او را تصور كند و طلب را اصلا مترتب فقط نفس همان متعلق انشاء و اراده بكند يجب عليك الصلاة اين يجب عليك الصلاة مطهرا متطهراً، يجب عليك الصلاة بثوب الطاهر اراده متعلق براي صلاة شده است آن صلاة مشروط به لباس طاهر شرطش هم در اختيار مكلف است اشكال ندارد ديگر موجب نسخ خود امر و موجب نقض خود اراده نخواهد شد صلاة با طهارت را من به تو امر مي‌كنم خب نسبت به صلاتش اين طور است نسبت به طهارتش كسب طهارت کند نسبت به صلاتش امر تعلق گرفته است نسبت به ثوب طاهرش از بغچه بردارد نگويد لباسم كثيف است بغچه‌ام آن جاست يكي من را بلند كند و بيايد لباسم را بپوشد نه بلند شو برو لباس را از آن جا بردار نسبت به استقبال در تمام اين موارد مساله از اين قبيل است.

 آن وقت حالا اگر در اين جا اين مساله اين امري كه مي‌تواند در اختيار مكلف باشد اين مساله شرط قرار بگيرد مولا مي‌تواند اين امر را در دائره طلب قرار بدهد بشود واجب واجب مشروط يعني در اختيار مكلف است كه كسب اين مقدمه و شرط را بكند و وقتي كه اين را انجام داد آن هم برآن مترتب مي‌شود مثلا فرض كنيد كه مبيت به شب سيزدهم ليله ثلاثى عشر ذیحجه مبيتش در اختيار مكلف است مكلف مي‌تواند مبيت بكند يا نكند اين در اختيار مكلف است واجب نيست اما اگر مبيت كرد شارع مي‌گويد يجب عليك الرمی لیلى الثالث عشر رمی مترتب بر اين است مي‌تواند خود مكلف اين امر را انجام ندهد در روز دوازدهم قبل از غروب آ‌فتاب از مني خارج بشود خب امري هم براو مترتب نيست .

من باب مثال چيزهاي ديگر نسبت به خيلي موارد داريم كه اگر مثلا فرض كنيد در ماه رمضان ما بنا را بر اين بگذاريم اختيار سفر را شارع بر عهده مكلف گذاشته و از آيه شريفه ما اين مساله را بفهمیم أَيّٰاماً مَعْدُودٰاتٍ فَمَنْ كٰانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ … ﴿البقرة، 184﴾ اگر در اين جا سفر بود يجب عليك القضا اگر حاضر باشي يجب عليك.

 يا فرض كنيد مثلا اختيار اقامت عشره ايام در سفر و عدم اقامه عشره ايام را در اختيار مسافر است كه مسافر وقتي كه وارد يك شهر بشود اختيار دارد عشره ايام اقامت كند يجب عليه تمام اقل عشره ايام باشد يجب عليه القصر پس قصر و اتمام در اختيار مكلف است به اختيار شرط اين وجوب كه شرطش اقامه و عدم اقامه باشد اين هم فرض بكنيد مي تواند دو روز و بيشتر باشد و امثال ذلك.

 در اين صورت اين مي‌شود واجب مشروط اگر شارع اختيار اين فعل را در مقام بيان به مكلف داده است و او را در دائره تكليف قرار داده است خود اختيار شرط را در دائره تكليف قرار داده نه خارج از دائره تكليف به اين منوال كه آن تكليف مولا تعلق مي‌گيرد به قصر مترتب بر نيت اقل من عشره ايام وجوب تمام مترتب بر اقامه عشره ايام كه خود اين اقامه عشره ايام هم در دائره طلب آن اراده مولا به او هم تعلق گرفته است بعنوان اختيار و اختيارش در دست چيز است اين در اين جا مي‌تواند اين امر اختياري هم در دائره طلب قرار بگيرد واجب بشود واجب مشروط هم خارج از دائره طلب قرار بگيرد كه امر وجودي باشد يعني اين ديگر بسته به اراده و نظر مولاست كه در مقام اراده و انشاء مولا چطور اراده كرده است اين مي‌شود واجب مطلق.

 با توجه به اين مساله و مطلبي كه ما در بحث‌هاي قبلي نسبت به شرطهايي كه آن شرطها را مولا لحاظ مي‌كند در القاء امر آن مطالبي كه گفتيم مطلب مرحوم نائيني بطلانش ديگر واضح مي‌شود.

 دليل بر اين مساله همان طور كه قبلا گفتيم اين است كه آنچه را كه دخالت دارد در اراده مولا اختيار مكلف بر انجام آن شرط و عدم اختيار نيست آنچه كه دخالت دارد در اراده مولا، نفس انبعاث طلب و انبعاث داعي است نسبت به خصوصيات خود متعلق او فقط دخالت دارد در اطلاق و اشتراط، نه اختيار مكلف نسبت به ايجاد حوادث و عدم اختيارش لذا در بحث زوال وقتي كه شارع مي‌گويد يك ساعت ديگر يجب عليك صلاة‌الظهر مگر زوال شمس در اختيار مكلف است؟ پس چرا مي‌گوييم صلاة شمس واجب مطلق است چرا مي‌گوييم؟ به خاطر اين است كه وقتي كه مولا وجوب صلاة‌ظهر را در نظر گرفته است وجوب صلاة‌ظهر را علي كل حال و باي نحو كان در نظر گرفته است منتهي آن وجوب را مشروط به صلاة كرده است و وقتي كه مي‌گويد اكرم زيدا لیلة‌الجمعه آيا وجوب اكرامي كه الان مي‌گويد مشروط است يا مطلق است؟ وجوب مطلق مي‌شود چرا؟ زيرا اين وجوب تعلق گرفته است بر اكرام باي‌نحوكان و فی ای ‌شرائط. الا اين كه ظرف اكرام لیلة‌الجمعه پس لیلة‌الجمعه داخل در خود آن طلب نيست بعنوان ظرف براي وجوب اكرام است نه اين كه داخل در آن محدوده در آن دائره طلب باشد.

 پس بنابراين اين كه ايشان مي‌فرمايند اگر شرط شرط اختياري باشد و شارع شرط اختياري را مي‌تواند در دائره طلب قرار بدهد چون اختياري است و اگر در اختيار نباشد شارع نمي‌تواند او را خارج از دائره طلب قرار بدهد باطل ممحض في البطلان اين در خارج از دائره طلب قرار دادن اصلا به اختيار و عدم اختيار مكلف برنمي‌گردد به خود خصوصيتي برمي‌گردد كه آن خصوصيت را مولا در مقام انبعاث طلب و داعي براي تعلق اين امر در نظر گرفته است معراي از شرط يا به ضمیمه آن شرط اگر شارع آن نفس متعلق را در نظر گرفته باشد بدون امر ديگري و طلب به خود او تعلق گرفته باشد اين مي‌شود واجب مطلق اگر او را داعي براي خود آن اراده و انشاء خود آن متعلق في حد نفسه نباشد بلكه امر ديگري باشد كه در صورت تحقق آن امر بر داعي براي خود آن متعلق پيدا مي‌شود قبل از حصول آن امر اصلا داعي نباشد مثل چي؟ مثل وجوب صلاة بالنسبه به اقامه، شارع به خود تماميت اراده و طلب او تعلق نگرفته است به صلاة تعلق گرفته نه به تماميت و نه به قصر هيچ كدام، اين وجوب قصر و وجوب تمام مترتب بر تحقق يك شرط است آن شرط را در اختيار او گذاشته است والا داعي مولا براي او نيست مولا نه داعي براي قصر دارد نه براي اتمام مي‌گويد دست خودت است نه مولا داعي براي نماز آيات دارد كه بخواند مي‌گويد در صورت تحقق اين حادثه يجب عليک الصلاة‌الايات كه اين مساله را عرض كرديم.

 حالا البته وقت گذشت انشاءاللَه تتمه‌اش براي فردا كه با توجه به اين قضيه اصلا مساله اختيار مكلف در اراده مولا در انشاء ارتباطي ندارد و اين قضيه اصلا ربطي به مكلف ندارد و اين تعريف واجب و مطلق، تعريف باطلي است.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد